

مدیترانه...

از: دکتر عزیزاله سلیم پور
نیس - فرانسه

کسوتان هیتلر بنام ترکامادا در سال ۱۴۹۲ بوجود آوردند. بسیاری از مردم اسپانیا که با اعمال وحشیانه دربار مخالفت میکردند پس از شکنجه های تحمل ناپذیر اگر نمی مردند در میان آتش فروزان بنام خداوند (!) میسوختند، ولی یهودیان که در تمام شئون فرهنگی مذهبی، علمی و تجاری و غیره برای اسپانیا نام آوری کرده بودند بالخصوص مورد ستم و آزار کلیسا قرار



امروز روز شنبه یا بقول یهودیان شبات است. روز استراحت، آموزش و تفریح. تا چند ساعت دیگر با تاکسی بطرف فرودگاه بن گوریون براه افتاده، از آنجا بسوی فرانسه پرواز خواهم کرد. هم اکنون روی بالکن اتاق هتل ایستاده، به تابلوی زنده ای که در مقابل دیدگانم نمایان است چشم دوخته ام. در خود احساس آرامشی بخصوص مینمایم.

گرفتند. با افسوس بگذشته، دبستان و دبیرستانم فکر میکنم و می بینم چقدر در آموختن تاریخ و جغرافیا کوتاهی و اشتباه میشد. من نام ایستگاههای راه آهن از باکو تا مسکو را خوب یاد گرفته بودم و تنها چیزی که در تاریخ بیادم مانده کشتن این شاه بدست شاه بعدی و کشته شدن این فرمانروا بدست دیگری بوده است.

اما از تاریخ و جغرافیای انسانی هرگز چیزی نیاموختم. اکنون روی بالکن این هتل در تل آویو ایستاده و صفحاتی از تاریخ انسانها بسان پرده سینما در جلو دیدگانم جان میگیرند.

لیبی را تجسم میکنم و دوست دوران تحصیل محسن را بیاد میآورم که مرا دوست داشت ولی مانند کسی که خود را تحت تعقیب بداند از مصاحبه ام واهمه داشت. آخر آنروزها سرهنگ قذافی هنوز داروهای آرامش بخش را نخورده بود. مصر را تصور میکنم و خاطره جنگ ۶ روزه را بیاد میآورم. در کوی دانشجویان همه جلوی تلویزیون نشسته بودیم. احمد شقیری نامی که پیش از یاسر عرفات رهبری فلسطینیان را بعهده داشت عربده میکشید و میگفت یهودیان باید به کشورهای اروپائی برگردند و بقیه؟ بقیه را بدریا خواهیم ریخت... اکنون قریب ۴۰ سال از آن روز میگذرد و هنوز ملت بدبخت فلسطین با داشتن رهبران نادان و خودپرست سرگردان و جیره خوار مانده است.

به ساحل نگاه میکنم و با خود میگویم؛ چقدر با نقشه های جغرافیائی که انسانها با رنگهای مختلف مرزهای آنرا مجزا کرده اند تفاوت دارد. ماسه های اسرائیل و مصر هر دو طلائی رنگند. روی یکی شاید نخل بیشتر و روی دیگری دختران زیباروی نیمه لخت بیشتری بچشم میخورند و رنگ طلائی ماسه ها دوباره مرا به اسپانیا و دوران طلائی آن رهنمون میشود.

«یاقو» یا «ژافا» زیباتر از آنچه در کارت پستالها دیده میشود بچشم میخورد. دیروز در کوچه بازارهای آن گردش میکردم. نمیدانستم کدام یک از فروشندگان یهودی و کدام مسلمان و یا عرب هستند. اگر صلیب بگردن آویخته فروشنده ای که از او مهره های شطرنج را خریدم نبود، هرگز دین و آئین او را نمیتوانستم بدانم. حجاب مخصوص بعضی از زنان عرب در آن کوچه ها با لباسهای برخی از مذهبیون یهودی در کنار هم نموداری از یک همزیستی مسالمت آمیز بود. کسی بدیگری کاری نداشت و از دیدن دختران زیبا با شکم عریانشان کسی را آزرده خاطر ندیدم.

نگاهم را کمی بطرف راست میبرم و دریای مدیترانه را که ده ها سال است رنگ نیلگونش مرا شیفته کرده است همانگونه آرام و آبی رنگ می یابم. کشتی های بادی تفریحی در سطح آن میلفزیدند. گویا بخاطر بزرگی و آب شورش آنرا دریا نامیده اند وگرنه دریاچه ای است بسان دریاچه های «مان» و «یا «ماژر» که گردش کنان میتوانید دورادورش از فرانسه بسوئیس و یا از سوئیس به ایتالیا بروید.

در خیال از کناره های کشورهای حوضه این دریاچه بزرگ بگردش میگردازم و از یک کشور بدیگری میروم. از مصر و لیبی گذشته به تونس و مراکش میرسم. با یک جهش به جبل الطارق اسپانیا میافتم. کشوری که صدها سال مهد تمدن و همزیستی بین یهودیان، مسیحیان و مسلمانان بود و لقب دوران طلائی را دارا شد. ولی متأسفانه همین اسپانیا در قرن پانزدهم که کشیش های متعصب مسیحی عقاید شوم و جنایتکارانه خود را در دربار «ایزابیل کاستی» ملقب به کاتولیک همسر فردیناند سوم آراگون وارد کردند. دوران تفتیش عقاید را تحت رهبری یکی از پیش

دوران طلایی اسپانیا از قرن دهم تا سال ۱۴۹۲ دوران شکوفایی یهودیت اسپانیا و همزیستی بین یکتاپرستان بود.

هدای این گپروت (۹۷۰-۹۱۵) پزشک دربار رئیس اداره گمرک و مشاور سلطان عبدالرحمن سوم بود. هم او بود که برای کمک و دفاع از یهودیان در سراسر جهان کوشید. او بود که گروهی را به روسیه فرستاد تا با پادشاه خزرها بنام بولان که پس از حضور در مناظره ای بین یک یهودی و یک مسیحی به یهودیت گرویده بود آشنائی حاصل کند و شاید یکمک او طایفه های گمشده یهود را باز یابد.

یکی دیگر از چهره های درخشان این دوران طلایی میمونید است.

میمونید یا ربی مشه بن مایمون که بطور مخفف «رامیام» نامیده میشود یکی از بزرگترین دانشمندان، پزشکان و متخصصین الهیات یهودیت که از ۱۱۳۵ تا ۱۲۰۴ زندگی کرد و مهمترین آثارش «راهنمایی گمشدگان بزبان عربی» و «میشنه تورا و شناسائی میشنا بزبان عبری است». جالب اینکه رام بام که خود پزشک سلطان صلاح الدین بوده است در میشنه تورا مینویسد:

یهودیت تنها راه رسیدن به بهشت نیست. مسیحیت و اسلام نیز هر کدام طریقی برای نیل به این مقصد میباشد. اما افسوس این دید کم نظیر و بشردوستانه میمونید او را از گزند مقامات متعصب مصون نگردانید و او مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده به مراکش و سپس به مصر و بالاخره سرزمین موعود رهسپار گردید و در طبریه بخاک سپرده شد.

بهمان گونه هزاران هزار از آنانی که سرزمین میزبان اسپانیا را (پس از ویرانی اورشلیم برای دومین بار) میهن خود دانسته در آنجا خانه گزیده در پیشرفت و آبادیش صمیمانه کوشیده بودند، از آنجا رانده شدند و سرگردان در سایر کشورهای اروپائی و خصوصا در کشورهای امپراطوری عثمانی جایگزین شدند و اما آنانی که در آنجا ماندند یا در آتش سوختند و یا دین مسیح را پذیرفتند، مسیح خود یهودی دیگری بود که بدست اشغالگرانی دیگر که امپراطوری روم نامیده می شدند بصلیب کشیده شد و مکافات آنها سایر یهودیان بمدت ۲۰۰۰ سال گران پرداختند. اما تاریخ رانمیتوان فریب داد؛ همانگونه که «زان پل دوم» به کنیسیای رُم رفت و از یهودیان بخاطر جنایات کلیسا طلب پوزش و آمرزش کرد، به همان ترتیب خوان کارلوس پادشاه اسپانیا از صحنه های تنگ آور آن دوران شوم اظهار تأسف کرد و یکی از میدانهای مهم مادرید را بنام ربی مشه بن مایمون که در آن وقت مجبور به جلای وطن شده بود، نام گذاری کرد.

با یک چشم بهم زدن از اسپانیا به فرانسه میرسم. فرانسه که شما آنرا بخاطر فرهنگ غنی، شربها، شعرای نامدار و نویسندگان انساندوستش میشناسید.

در همین فرانسه در ناحیه تروا (Troy) که ناکستانهایش بخاطر شامبانش زبانزد جهانیان است، بیش از ۸۰۰ سال پیش باغبانی که به کشت رز و شرابسازی اشتغال داشت در عین حال از آموختن و تدریس فروگزاری نمیکرد، توضیحات و

پاتیوسی های او در روشن کردن تورات و تلمود هموز برای اهل علم و دانش و برای آنان که میخواهند بیشتر بدانند مرجع اساسی بشمار میرود و شما حتماً نام این باغبان را میدانید. او ربی شلمو اینسخاکی ملقب به راشی است که در سالهای ۱۱۰۵ تا ۱۰۴۰ در «تروا» میزیست.

صدای دو هواپیما که بطور موازی و در جهت مخالف بسین تل آویو و ایلات در آسمان آبی بدون ایسر در پروازند سرا از دنیای خیالات بسوی واقعیات باز میگردداند.

میخواهم تا آخرین لحظه از حضورم در این شهر استفاده کنم. گردش در اطراف مدیترانه را متوقف میکنم «وییز» رویائی و «یونان زوریا» را با کشورهای بعدی رها میکنم و بسوی آسانسور بقصد بیرون رفتن از هتل و آخرین راهپیمائی لب دریا پیش از بازگشتم راه می افتم. در آسانسور بزرگ عده ای جوان یا پیراهن ورزش یکسان مربوط به تیم فوتبال تل آویو با من «همسفرند». عده شان از ۷ الی ۸ نفر تجاوز نمیکند ولی بسین آنان دو سیاهبوست و یکنفر با صلیبی بر دور گردن توجهم را بخود جلب میکند. از دین و آئین بقیه سفیدبوستان چیزی نمیدانم. یهودی، مسلمان، بودائی چه اهمیتی دارد؟ هدف مشترک آنان ورزش و یا هیجان زیستن و هیجان و شادی آفریدن است.

در محوطه بزرگ مقابل یکی از هتلهای زیبای تل آویو قریب ۱۵۰ الی ۲۰۰ نفر بزرگ و جوان، زن و مرد در حالیکه دستگاه ضبط صوت آهنگهای دلنشین و متنوع را پخش میکند شادمانه میرقصند. در حقیقت با دیدن آنان نمونه ای از جامعه تل آویو بچشم میخورد. سفیدبوست، سیاهبوست، پوست گندمی، بلوند با چشمهای آبی یا سبز... چاق، لاغر، زیبا یا نازیبا، جوان ۱۷ - ۱۸ ساله یا سنهای بالای ۸۰ سال، آهنگهای هورا در فضای باز طنین انداخته و اینان همه با شادی پایکوبی میکنند و میجرخند و ناشاخته از حکیم عمر خیام بیروی میکنند که گفت:

از نامده و گذشته فریاد مکن

حال خوش باش و عمر بر باد مکن

راننده تاکسی که مرا بسوی فرودگاه میرود، اهل آذربایجان شوروی است که ۳۰ سال پیش به اسرائیل مهاجرت کرده. از مکالمه تلفنی من ایرانی بودن مرا درمیابد و به فارسی پرلهپچه ای میگوید: «من کمی فارسی بلدم.» دلمان گرم میشود و برای دلخوشی من آهنگی ایرانی که من آنرا نمی شناختم برابم میخواند و میگوید که در کنار شغل رانندگی گاهی هم در عروسی و میهمانیهای ایرانی آواز میخواند. سپس حرفش را قطع میکند تا به اخبار گوش دهد و پس از اتمام آن خلاصه اش را برای من ترجمه میکند. حال شارون وخیم شده است و رئیس جمهور ایران دوباره گفته است هولوکاست وجود نداشته و تنها شوآ یا هولوکاست نسبت به فلسطینیان و توسط یهودیان انجام گردیده است... او گفته که اسرائیل باید از نقشه جغرافیا حذف شود!!! و من در دل به حافظ شیراز درود می فرستم که گفت:

گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید

گو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکینم